بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

در جامعیت شریعت مباحث لازم توصیفی و اخباری را گفتیم که آیات در بخش اول بحث بود و بعد هم روایات .

# ادله روایی

ده روایات در اصول کافی است که هم به‌طور مستقل باید نکاتش را به دست آوریم و هم به لحاظ اینکه به نحوی مخصص آن سه آیه است فعلاً ما چهار روایات از اصول کافی خواندیم بقیه‌اش را داشتیم بحث می‌کردیم البته غیر از اصول کافی نور الثقلین است که انشاءالله بعد روایاتی هم در آنجا خواهیم خواند که نور الثقلین روایاتی که نقل کرده یکی‌اش همین کافی است و یکی هم تفسیر عیاشی است و تعدادی هم از بصائر الدرجات است که خوشبختانه کتابش هم هست و اخیراً هم چاپ شده است این روایت نور الثقلین از این سه منبع است که جمعاً هیجده روایت در آنجا هست که ده تایش از کافی است دو تا از عیاشی و پنج و شش تا هم از بصائر الدرجات است که به اینها بعد می‌رسیم در نور الثقلین و جامع احادیث شیعه جلد اول مقدمات باب چهارم باب حجیت فتوی الأئمة است که از صفحه 133 شروع می‌شود در وافی هم جلد اول صفحه 266 باب 23 باب «بأنه لیس شیء بما یحتاج الیه الناس الاوقد جاء فیه الکتاب أو السنة» است ارزش وافی در آن توضیحاتی است که آورده و الا روایاتش همان ده حدیث *کافی* است یک حدیث هم از *من لایحضر و تهذیب* نقل می‌کند در وافی در واقع روایاتش همان ده روایت کافی است و چیز جدیدی ندارد جز یک روایت که از *من لا یحضر* و *تهذیب* نقل می‌کند در جامع احادیث شیعه هم شاید چهل روایت باشد که یک بخشش همان روایات کافی است بنابراین ده روایت کافی که داریم می‌خوانیم عملاً‌ در مجامع بعدی همه‌اش آمده است و چیزهایی هم در تفسیر عیاشی و بصائر الدرجات و منابع دیگر که بعداً بحث می‌کنیم فعلاً بحث ما در روایاتی بود که در جلد اول کافی است و به آن تمسک شده بود

## جمع‌بندی روایات 1 تا 4

چهار روایت را خواندیم تابه‌حال در بین این چهار روایت همه‌شان نوعی ضعف داشتند بنا بر نظری که ما داشتیم بنابراین روایت چهار به بنا بر نظر آقای خویی معتبر است از نظر دلالت هم هیچ دلالت واضحه‌ای که جامعیت فراتر از احتیاجات تشریعی عباد باشد در این‌ها نبوده است چرا اینها دلالت بر جامعیت تشریعی داشته جامعیت در مسائل تکوینی و حقایق عینی و خارجی از آنها استفاده نمی‌شد اما جامعیت در حوزه شرع و اینکه همه احتیاجات تشریعی بشر در اینها منعکس است این در آنها منعکس نیست این حاصل این چهار روایت بود.

### روایت پنجم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْ‏ءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَ الْقَالِ وَ فَسَادِ الْمَالِ وَ كَثْرَةِ السُّؤَالِ»

پیامبر از حرف‌های قیل‌وقال یعنی از حرف‌های قصه‌گویی‌های بی‌حاصل و بی‌خاصیت که آن موقع رایج بود و از فساد مال و کثرت سؤال منع کرد.

«فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ قَالَ وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماً وَ قَالَ لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ.»[[1]](#footnote-1)

نوع استدلالات دلالات ظاهری و عرفی نیست.

#### بررسی سندی و دلالی

این روایت از نظر سندی همه‌اش معتبر است جزء‌ محمد بن عیسی بن یونس که ما یک ابهامی در آن داریم فلذا این روایت خالی از ضعف نیست گر چه نسبت به بقیه وضع بهتری دارد این از نظر سند این ابوالجارود که اینجا آمده توثیق شده است که بحث رجالی است که باید در جای خودش باشد اما به لحاظ دلالی مفاد این حدیث این است که اذا حدثتکم بشیء فاسئلونی من کتاب الله از من از کتاب خدا بخواهید این جامعیت قرآن نسبت به آنچه ائمه بیان می‌کند این را بیان می‌کند جامعیت نسبت به همه امور در عالم به عموم مطلق فقط جامعیت در حوزه تشریع و آن هم با این ویژگی یعنی آنچه ما می‌گوییم از قرآن می‌گوییم یعنی قرآن حاوی همه آن چیزی است که در حدیث است اما با توجه به ذیل اش نمی‌رساند که با دلالتهای ظاهری حاوی آنهاست بلکه با دلالتهای غیر ظاهر و با تأویل و بطن و اینها حامی آنهاست این را می‌رساند اینجا دیگر جمیع ما یحتاج ندارد می‌گوید آنچه ائمه گفته‌اند در قرآن است این مضمون دیگری است که با آن قبلی یک مقدار فرق می‌کند که در جمع‌بندی بعدی هم این را توضیح خواهیم داد پس این روایت لا یخلو من ضعف از نظر سندی از نظر دلالی جامعیت مطلقه در دائره خیلی کلی چیزی در روایت نیست جامعیت تشریعی هم باز نیست که بگوئیم هر چه احتیاجات بشر است در آن همه اقوال و باز گشت همه احادیث به قرآن این را می‌رساند این هم روایت پنجم.

### روایت ششم

روایت ششم این است که مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.»[[2]](#footnote-2)

#### بررسی سندی و دلالی

این روایت از نظر سند باز اعتبار ندارد علتش این است که مرسله است. محمد بن یحیی معتبر است احمد بن محمد همین‌طور ابن خوال همین‌طور ثعلبة بن میمون را نگفته‌اند ثقه است ولی تعبیر آمده است که کثیرالعبادة و الزهد است که به نحوی مدح است که شاید توثیق هم در آن باشد ولی عن من حدث دارد که مرسله می‌شود: معلی بن خنیس توثیق خاص ندارد ولی از رواتی است که صفوان از او نقل کرده است اگر روات صفوان و بزنطی و ابن عمیر را بپذیریم که توثیق عام است آن وقت این موثق می‌شود که ما این توثیق عام را قبول داریم معلی بن خنیس کسی است که روایت نوروز را نقل کرده است که یکی دو روایت درباره نوروز یا نیروز داریم که به آن تمسک می‌کنند معلی بن حنیس نقل کرده است این هم به هر حال مرسله است این به لحاظ سندی است به لحاظ دلالتی این روایت هم یک اطلاقی در آن است ولی مثل خود آیه قرآن است که هیچ چیزی که مردم در آن اختلاف کنند نیست مگر اینکه اصلی در قرآن دارد آیا این مقصود همه اموری است که در عالم است ولکن لاتبلغه عقول الرجال یا نه آن امری است که در آن اختلاف پیدا می‌شود و از امور مربوط به دین و شریعیات و اینهاست بعیدنیست که بگوییم انصراف به آن دارد مثل همان که در آیه گفتیم پس این از مفاد زاید بر آن آیه چیزی ندارد تا اینجا چیزی که بتواند به صراحتی و روشنی ما را از آن انصراف بیرون ببرد و اطلاقی درست بکند پیدا شد نکته‌ای که علاوه بر این در این حدیث هست لکن لاتبلغه عقول الرجال است البته قدر متیقن این همان اطلاق نسبت به آن احتیاجات شرعی است همان مفادی که در آن روایات 1،2،3بود آن چه که نیاز مردم است و مورد بحث و احتیاج قرار می‌گیرد در قرآن هست البته این نکته هم مثل روایت قبل دارد که لکن لاتبلغه عقول الرجال انطوای قرآن نسبت به اینها انطوای ظاهری بین نیست بلکه به نحوی جزء بطون و تأویلات قرآن هم است و فقط ظواهر قرآن نیست.

### روایت هفتم

روایت هفتم این است که مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام که خطبه‌ای را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که احتمالاً در نهج‌البلاغه هم آمده باشد که خطبه مفصلی است قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمُ الرَّسُولَ ص وَ أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ أَنْتُمْ أُمِّيُّونَ عَنِ الْكِتَابِ وَ مَنْ أَنْزَلَهُ وَ عَنِ الرَّسُولِ وَ مَنْ أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَ انْبِسَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ وَ اعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَةِ وَ انْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ وَ عَمًى عَنِ الْحَقِّ وَ اعْتِسَافٍ مِنَ الْجَوْرِ وَ امْتِحَاقٍ مِنَ الدِّين ‏...»

همین‌طور وضعیت زمان بعثت را می‌شمارد در نهج‌البلاغه ده بیست تا خطبه داریم که مفصل یا کوتاه اوضاع‌واحوال زمان بعثت را بیان می‌کند و شرایط زمان بعثت را توضیح می‌دهد که یکی همین است تا اینکه به اینجا می‌رسد که «... فَجَاءَهُمْ بِنُسْخَةِ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى وَ تَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلِ الْحَلَالِ مِنْ رَيْبِ الْحَرَامِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ وَ بَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ.» [[3]](#footnote-3)

#### بررسی دلالی

این روایت از نظر دلالی بهترین دلالت را دارد نسبت به آن اطلاق جامعیت علم مامضی و ماکان و مایکون. تعبیرش این است که گر چه قسمت‌هایی از آن خیلی ظهور دارد در مسائل شرعی که آن هم به قول ایشان مصداق بارزش است «تَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلِ الْحَلَالِ مِنْ رَيْبِ الْحَرَامِ ... وَ حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ» اینها را دارد ولی قسمت دیگر هم دارد که «إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» که در قرآن وجود دارد گرچه می‌توان گفت که علم ما مضی و علم ما یأتی در واقع همان حوائج شرعی را می‌گوید ولی این انصراف خیلی ضعیف است برابر اینکه دارد که علم ما مضی ما مضی را می‌توانیم بگوییم کتب شرعی و دینی است ولی «عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» نبوت و رسالت و چیز جدیدی که نمی‌آید علم ما یأتی به خاطر این قرینه ظاهرش این است که همه دانش‌های بشری همه معارف بشری همه حقایق عالم در این هست این ظهورش در این اطلاق قوی‌تر است فلذا این روایت هفتم از نظر دلالی با همه شش روایت قبلی متفاوت است. آنها همه یا ظهور لفظی داشت یا انصراف داشت به جامعیت در شرع حوائج شرعی مردم و اینکه همه امور شرعی در قرآن است این دو تا مضمون در آنها بود این یک چیز فراتر را می‌گوید که اگر این روایت معتبر بود می‌توانستیم قرینه قرار دهیم که آن تبیان کل شی قرآن هم تبیان کل شیء است البته این از نظر دلالی است پس اطلاق دارد و این را می‌رساند به دلالت عام همگانی نمی‌توان از قرآن همه چیز را برداشت کرد .

می‌گوید: «وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ ... فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ.» معلوم می‌شود که مفسر می‌خواهد که همه علوم را از قرآن بیرون بیاورد .

## جمع‌بندی روایات 1 تا 7

شش روایت قبلی جامعیت در مطلق شریعت و حوائج دینی را افاده می‌کرد این روایت جامعیت تکوینی و تشریعی را دلالت می‌کند البته همه اینها این جامعیت را به معنای دلیل بیّن ظاهری نمی‌داند بلکه دلالت ظاهری یا بطنی و تأویلی می‌داند از نظر سند این روایت اولاً مرسله است که محمد بن یحیی عن بعض أصحابه مگر اینکه بگوییم محمد بن یحیی که مرد بزرگی است وقتی می‌گوید عن بعض أصحابه این یکی از عن بعض أصحابنای کلینی است نمی‌گویند رجل بلکه بعض اصحابه می‌گویند بعض اصحابه یعنی یکی از روات معتبر و جدی و مهم بوده است بعید نیست که به این شکل بگوییم که اطمینانی حاصل شود اما مشکل دومش هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقه است این مسعدة بن صدقه خیلی روایت دارد روایاتی در بینه و غیره دارد که روایات مهمی هم است اما مسعدة بن صدقه توثیق عامی و خاصی ندارد جز کتاب کامل الزیارات که ما آن را قبول نداریم البته مسعد بن صدقه روی تفسیری که بعضی دارند که راوی متصل به آن إبن قولویه را تصدیق می‌کند ایشان متصل است یعنی بلا واسطه از آن نقل می‌کند کسی که آن را بپذیرد حتی آن تفصیل را بپذیرد معتبر می‌شود ولی ما آن را قبول نداریم فلذا مسعدة بن صدقه توثیق ندارد و این روایت اعتبارش یک مقدار ضعیف می‌شود.

### روایت هشتم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: «قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ وَ فِيهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ خَبَرُ الْأَرْضِ وَ خَبَرُ الْجَنَّةِ وَ خَبَرُ النَّارِ وَ خَبَرُ مَا كَانَ وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظُرُ إِلَى كَفِّي إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ.»[[4]](#footnote-4)

#### بررسی سندی و دلالی

این روایت دارد آیه را معنا می‌کند خوبی‌اش این است که آیه را دارد تفسیر می‌کند این روایت از نظر سند باز مشکل دارد برای اینکه آن «عبدالاعلی بن أعین» فقط در کامل الزیارات است و بقیه‌اش مشکل ندارد از نظر دلالت این هم مثل روایت هفتم است و بلکه دلالتش قوی‌تر است یعنی یک جامعیت نسبت به همه حقایق عالم و جهان چه جهان طبیعت و چه جهان شریعت را بیان می‌کند و خصوصیتش این است که مفسر آیه را می‌شود یعنی آن انصراف آیه را عوض می‌کند

### روایت نهم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ وَ فَصْلُ مَا بَيْنَكُمْ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ.»[[5]](#footnote-5)

#### بررسی سندی و دلالی

این اولین روایت حدیث معتبر این باب است که با هر شکلی که حساب کنیم معتبر است البته بعضی از قبلی‌ها اختلافی بود ولی این معتبر است.

این روایت از نظر سند معتبر و دلالتش هم یک جامعیت مطلقه را می‌رساند و البته اینکه مفسر می‌خواهد و آن هم ائمه علیه‌السلام هستند.

### روایت دهم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى(ع) قَالَ: «قُلْتُ لَهُ أَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ قَالَ بَلْ كُلُّ شَيْ‏ءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص).»[[6]](#footnote-6)

#### بررسی دلالی و سندی

سماعه از امام کاظم (ع) سؤال می‌کند که آیا همه چیز واقعاً‌ در کتاب و سنت وجود دارد یا این جوری می‌گویند؟ یا مثلاً این طوری نظرتان است؟ حضرت می‌فرماید: همه چیز در کتاب خدا و سنت نبی‌اش وجود دارد این روایات را از نظر سند ما معتبر می‌دانیم که فقط أبی المغرا محل بحث است ولی صفوان و ابی عمیر از این آقا نقل کرده‌اند و چون ما توثیق آنها را قبول داریم معتبر می‌شود از نظر دلالت مثل خود آیه شریفه «تبیاناً لکل شیء» است یعنی ظاهرش همان کل شیء است ولی ممکن است بگوییم این کل شیء انصراف دارد به امور شرعی و امور مربوط به هدایت بشر خوب این ده روایت بود مجموعه این روایات را این طور می‌شود تقسیم کرد کل روایات کافی را می‌توان به چند طایفه تقسیم کرد:

## بررسی روایات کافی

طایفه اول: اخبار دال بر جامعیت قرآن نسبت به همه حقایق عالم حقایق تکوینی و تشریعی که دو روایت معتبر دلالت بر این مطالب می‌کند روایت 8و9 بود که روایت نهم این باب معتبر بود و با دلالت واضح نسبت به این امر .

طایفه دوم: روایاتی است که دلالت بر همین جامعیت قرآن و سنت نسبت به همه حقایق که این یک روایت دارد که روایت دهم بود

طایفه سوم: روایاتی که دلالت بر جامعیت تشریعی یا انصراف به جامعیت تشریعی انصراف داشت که بقیه روایات از اول تا هفتم در این بخش قرار می‌گیرد این ترکیب این روایات است معتبر در این روایات هم فقط روایت نهم و دهم بود

عمده این است که ما در بحث جامعیت مطلقه یک روایت معتبره داشتیم که قرآن را تفسیر می‌کند

فعلاً داریم از آن انصراف فاصله می‌گیریم می‌گوییم بالاخره یک روایت معتبر پیدا شد یک روایت معتبر وقتی پیدا شد بقیه آن را تأیید می‌کند اگر معتبر پیدا شد فعلاً ما یک معتبر داریم و یکی را هم تأییدش می‌کند.

یک نقطه مشترک همه اینها این است که جامعیت قرآن در همه اینها جامعیت به دلالت ظاهری نیست چه جامعیت نسبت به حقایق تکوینی و چه تشریعی و چه جامعیت تشریعی به دلالت اعم از دلالت باطنی و ظاهری و تأویلی که در همه اینها معلوم بود این کیفیت جامعیت هم به این شکل معلوم شد

حالا یک نکته‌ای که در آن روایت پنجمی که خواندیم و گفتیم که سندش به خاطر محمد بن عیسی عن یونس ضعفی دارد اگر در وافی مراجعه بکنید از تهذیب سندی نقل کرده است که آن هم معتبر می‌شود وافی صفحه 296 یک سند دیگر برای روایت پنجم ذکر کرده که آن را معتبر می‌کند که برقی عن أبیه عن یونس عن عبدالله بن سنان عن ابی الجارود . فلذا روایت پنجم هم درست است منتهی در آنجا روایت پنجم دلالت می‌کرد بر جامعیت قرآن نسبت به حدیث می‌توان این را جدا آورد یعنی بگوییم که طایفه چهارم همان پنجم است که معتبر است با سند کافی و تهذیب و دلالتش بر این است که قرآن جامع سنت است این یک چیز متفاوت با آنها ست بعضی هر چیزی که در احادیث و روایات می‌آید در قرآن وجود دارد .

این ده روایت اصول کافی بود که ما همه جوانبش را بررسی کردیم که این روایات به‌طور کامل هم در وافی آمده و هم در نور الثقلین آمده است

در وافی در صفحه 265 باب 23 جلد اول همین ده تا روایت کافی را آورده است پس ماده روایت کافی را سنداً و دلالةً بررسی کردیم این روایات در چهار طایفه قرار می‌گیرد و حدود دلالتشان هم روشن شد پس شما حالا یک مدلی دارید که هر چه شما جلو می‌روید روایات باید در یکی از همین چارچوب‌ها قرار بگیرد و احیاناً‌ هم شاید یکی دو تا طایفه هم افزوده بشود اما آنچه در وافی علاوه بر اینها آمده که روایت یازدهم می‌شود که در وافی جلد اول صفحه 274 آمده که دو تا سند دارد یکی در من لا یحضر و یکی هم در تهذیب که یک روایت معتبره است

### روایت یازدهم

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) ... فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى بَيَّنْتُ لِلْأُمَّةِ جَمِيعَ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْه‏.»[[7]](#footnote-7)

#### بررسی دلالی و سندی

این هم روایتی است که می‌شود در عداد همین‌ها به حساب آورد البته «حَتَّى بَيَّنْتُ لِلْأُمَّةِ جَمِيعَ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْه‏» مثل همان تبیان کل شیء است یعنی اگر خودش به‌تنهایی باشد انصراف دارد به احتیاجات شرعی و دینی و چون حضرت همه چیزها را با دلالت ظاهری بیان نکرده باید ببینیم تبیین ایشان اعم از تبیین برای عموم است یا آن چیزی است که به‌رسم امانت و ودیعه به فرزندان خودشان و ائمه سپرده‌اند.

«بَيَّنْتُ لِلْأُمَّةِ» باید این طور معنی کنیم که برای آنها نه مخاطب آنها یعنی آنچه نیاز داشتند باید این طور معنا کنیم و غیر از این نمی‌شود معنا کرد قرینه لبیه است که در اینجا وجود دارد که همه آنچه می‌خواستند در بیان ایشان نبوده است یا به نحو کلی بوده یا بعضی از آنها به نحو کلی هم در بیان ایشان نبوده که به أئمه دیگر نسبت دادند.

این هم باز جزء همان‌هایی می‌شود که جامعیت بیان امام می‌شود و در واقع طایفه پنجم می‌شود و ممکن است که ما بازهم داشته باشیم به‌عنوان جامعیت حدیث که طایفه پنجم می‌شود که جامعیت امام و حدیث می‌شود این هم روایت یازدهم که از وافی نقل کردیم که فعلاً ما در وافی چیزی نداریم و منبع وافی کنار می‌رود و فقط این کتاب وافی را اگر ببینید بعدها در دلالت‌ها در دلالت عقلی کار داریم در صفحه 266 در ذیل اولین حدیثی که از کافی نقل کرده که حدیث ملازم باشد که آنجا بیانی از ملاصدرا نقل کرده راجع به انتوا و احتوای قرآن در همه امور بشری که ما آن را دلیلی قرار می‌دهیم که به نحوی مؤید آن آیات هم است.

ادامه این روایات روایاتی است که از جلد سوم نورالثقلین از صفحه 73شروع می‌شود از حدیث 172تا 190 که 18حدیث در آنجا وجود دارد روایات نور الثقلین همان‌طور که عرض کردم یک بخش آن همان ده روایت کافی است و 3 روایت هم از تفسیر عیاشی نقل می‌کند که این 3 روایت که انشاءالله خواهیم خواند

1. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 60. [↑](#footnote-ref-1)
2. . همان. [↑](#footnote-ref-2)
3. . همان، ص 61. [↑](#footnote-ref-3)
4. . همان. [↑](#footnote-ref-4)
5. . همان. [↑](#footnote-ref-5)
6. . همان، ص 62. [↑](#footnote-ref-6)
7. . وسائل الشيعة، ج‏27، ص: 302. [↑](#footnote-ref-7)